

نام واحد/ مرکز.....  
نمایش نامه‌ی رادیویی  
نویسنده / مترجم.....  
تاریخ پخش.....  
گروه.....  
موزیک برای ماهی‌ها  
نویسنده: محمد یعقوبی  
برنامه.....  
ساعت پخش.....

# موزیک برای ماهی‌ها

نویسنده: محمد یعقوبی

شخصیت‌ها:

شهین ۲۸ ساله

روزبه ۳۳ ساله

فرشاد ۸ ساله

یک مرد

نام واحد/ مرکز.....	نمایش نامه‌ی رادیویی	نویسنده/ مترجم.....	۲
گروه.....	موزیک برای ماهی‌ها	تاریخ پخش.....	
برنامه.....	نویسنده: محمد یعقوبی	ساعت پخش.....	

[صدای زنگ ساعت کوکی. یکی صدا را قطع می‌کند.]

شهمین	[خواب‌آلود] دیگه کجا می‌خوای بری؟
روزبه	[خواب‌آلود] ماهی‌گیری. جمعه‌ست دیگه.
شهمین	تو که عرضه‌ی ماهی‌گرفتن نداری، برای چی می‌ری؟ شد یه بار بری و با یه دونه ماهی برگردی؟
روزبه	امروز شده برای این که دهن تو رُ هم ببندم بدون ماهی برنمی‌گردم. اصلا تا ماهی نگیرم خونه برنمی‌گردم.
شهمین	بی‌خود دنبال بهانه نگرد که دیر بیای خونه. جناب‌عالی ظهر برمی‌گرددی خونه، ناهارت می‌خوری، یه ساعت لالا می‌کنی، غروب ما رُ می‌بری گردش.
	[صدای کوبش بر در]
روزبه	بله.
فرشاد	[از دور] بابا، من صبحونه رُ آماده کرده‌م.
روزبه	خیلی خب.
شهمین	[با خودش، هم‌زمان با دیالوگ بالای روزبه] ای جانم! عزیزم! کوچولوی من!
روزبه	این بچچه گیر سه‌پیچی داده باهام بیاد. جای بچچه نیست اون‌جا.
شهمین	بی‌خود بهانه جور نکن. باید با خودت ببری‌ش. بچچه از دی‌روز داره لحظه‌شماری می‌کنه باهات بیاد.
روزبه	من نمی‌تونم با خودم ببرم‌ش.
شهمین	آخه این بچچه مگه مزاحمتی داره برات؟
روزبه	یه اتفاقی بیفته چیزی‌ش بشه، اون وقت کی باید دهن تو رُ ببنده.
شهمین	مثلن چه اتفاقی قراره بیفته؟ بی‌خود بهانه نیار.
روزبه	چه می‌دونم. مثلن من حواسم نباشه بره توی رودخونه غرق شه.
شهمین	خدا نکنه. مزخرف نگو. حواس‌ت باید به‌ش باشه. به‌خدا اگه بلایی سرش بیاد، خون‌از دماغش بیاد بلایی سرت می‌ارم که توی کتاب‌ها بنویسن.
روزبه	من با خودم نمی‌برم‌ش.
شهمین	می‌بری‌ش. حواس‌ت هم مدام باید به اون باشه. اصلن خودم هم می‌آم.
روزبه	نه‌خیر.
شهمین	از تو اجازه نخواستم.
روزبه	فقط من که اون‌جا نیستم. مردهای دیگه هم هستن. صورت خوشی نداره.

نام واحد/ مرکز.....	نمایش نامه‌ی رادیویی	نویسنده/ مترجم.....
گروه.....	موزیک برای ماهی‌ها	تاریخ پخش.....
برنامه.....	نویسنده: محمد یعقوبی	ساعت پخش.....

**شبهین** یعنی چی صورت خوشی نداره؟ من که نمی‌خوام لخت بیام بیرون. مگه ما داریم چه کار زشتی انجام می‌دیم؟

**روزبه** هیش کی زن شُ با خودش نمی‌بره ماهی‌گیری. هیچ وقت نشده کسی زن شُ با خودش ببره ماهی‌گیری.

**شبهین** خب حالا بشه چی می‌شه؟

**روزبه** من خوش ندارم مردم درباره من حرف دربیارند که فلانی هر جا می‌ره، حتتا وقتی می‌ره ماهی‌گیری، زن ش هم باهاش ه.

**شبهین** تا چشمش درآد هر کی نمی‌تونه ببینه تو هر جا بری من هم باهاتم. مگه تا حالا کسی چیزی بهت پرونده؟ کسی متلکی بهت گفته؟

**روزبه** نه.

**شبهین** پس چی می‌گی؟

**روزبه** این جا شهر کوچکی ه. با اون جایی که قبلن بودیم فرق داره. اگه قراره باشه تو جایی بیایی که اصلن محیطش مردونه‌س، می‌دونم حرف درمی‌آرن.

**شبهین** مرده شورشون ببره. هر چه قدر می‌خوان حرف دربیارن. اصلن کی گفته لب رودخونه یه جای مردونه‌س؟ اصلن کی گفته ماهی‌گیری یه کار مردونه‌س؟ شاید من دل م بخواد اصلن خودم هم ماهی‌گیری کنم، به خاطر نگرانی تو از حرف مردم باید بشینم کنج خونه؟

**روزبه** آره.

**شبهین** شیطونه می‌گه الان پاشم، لباس بپوشم و باهات بیام.

**روزبه** ازت خواهش می‌کنم به حرف شیطونه گوش نده. خب؟

**شبهین** تو باید افتخار کنی که هر جا می‌ری من باهات بیام.

**روزبه** عزیزم، من که با اومدن ت مشکل ندارم، می‌گم مردم حرف درمی‌آرن.

**شبهین** مردم گه می‌خورن. مطمئن باش اگه یه روز دل م بخواد ماهی‌گیری کنم به نگرانی تو بابت حرف مردم توجه نمی‌کنم. از الان بهت گفته باشم. الان هم خیلی خوش‌شانسی که من خوابم می‌آد و حال ندارم پا شم باهات بیام.

[روزبه از جای خود برمی‌خیزد و به سوی در اتاق می‌رود. میکروفن با اوست.]

**شبهین** [از نزدیک به کمی دور] این بچچه رُ هم با خودت ببریا.

[در باز و بسته می‌شود.]

**فرشاد** [از کمی دور] سلام بابا.

**روزبه** سلام. دست و صورتتُ شستی؟ [صدای قدم‌های روزبه همراه میکروفن]

نام واحد/ مرکز.....	نمایش نامه‌ی رادیویی	نویسنده/ مترجم.....	ع
گروه.....	موزیک برای ماهی‌ها	تاریخ پخش.....	
برنامه.....	نویسنده: محمد یعقوبی	ساعت پخش.....	

**فرشاد** [از نزدیک] خیلی وقته. شما هم دست و صورت بشور، صبحونه حاضره.

[موسیقی فاصله]

[صدای استارت ماشین. سه تا چهار بار. بلخره روشن می‌شود. از دور صدای باز شدن در حیاط. ماشین به راه می‌افتد و کمی جلوتر می‌ایستد. صدای بسته شدن در و لحظه‌ای بعد صدای باز شدن در جلوی اتومبیل. فرشاد می‌آید می‌نشیند. اتومبیل راه می‌افتد.]

**روزبه** این سنتور دیگه برای چی می‌آری؟

**فرشاد** می‌خوام برای ماهی‌های ساز بزنم.

**روزبه** برای ماهی‌ها؟

**فرشاد** آره.

**روزبه** چرا به سرت زده برای ماهی‌ها ساز بزنی؟

**فرشاد** شاید ماهی‌ها با شنیدن صدای موسیقی بیان طرف صدا، اون وقت ما می‌گیریم شون.

**روزبه** کی گفته ماهی‌ها با شنیدن صدای موسیقی می‌آن طرف مون؟

**فرشاد** هیش کی نگفته. می‌گم شاید بیان. همین طور که آدم‌ها با شنیدن صدای موسیقی می‌آن طرفش، شاید ماهی‌ها هم بیان.

[روزبه می‌خندد. فرشاد هم به دنبال او می‌خندد.]

**روزبه** تو واقعن می‌خواهی برای ماهی‌ها سنتور بزنی؟

**فرشاد** آره.

[روزبه هم چنان می‌خندد.]

**فرشاد** مگه چه اشکالی داره برای ماهی‌ها ساز بزنم؟

**روزبه** تو با این کارت می‌خواهی ماهی‌ها رُگول بزنی؟

**فرشاد** آره.

**روزبه** فکر می‌کنی کار خوبی می‌کنی؟

**فرشاد** شما هم ماهی‌ها رُبا طعمه گول می‌زنی. شما کار خوبی می‌کنی؟

[موسیقی فاصله. فید در نوای شاد سنتور. صدای قورباغه‌ها از کمی دور. صدای یک قایق موتوری از دور به نزدیک و سپس از نزدیک به دور. می‌آید و رد می‌شود. صدای برخورد آب رودخانه که با عبور قایق موج برداشته و به ساحل برخورد می‌کند. موزیک سنتور قطع می‌شود و وقتی که فرشاد شروع می‌کند به نواختن آهنگی دیگر]

**یک مرد** پسرت چند سال‌شه؟

**روزبه** هشت سال.

نام واحد/ مرکز.....	نمایش نامه‌ی رادیویی	نویسنده/ مترجم.....	۵
گروه.....	موزیک برای ماهی‌ها	تاریخ پخش.....	
برنامه.....	نویسنده: محمد یعقوبی	ساعت پخش.....	

مرد	خوب ساز می‌زنه، اما انگار فقط همین یکی دو آهنگُ بلده.
روزبه	آره.
مرد	بهش بگو نمی‌خواد استراحت کنه؟ از بس این آهنگ‌ها رُ زده، مخم داره سوت می‌کشه. فقط یه جووری بگو که بچچه ناراحت نشه، طفل‌ه دیگه. بگو اگه می‌خواد به ساز زدنش ادامه بده، یه آهنگ تازه بزنه.
روزبه	چند بار این آهنگُ می‌زنی، فرشاد. آهنگ دیگه‌ای بلد نیستی؟
فرشاد	نه.
روزبه	خب، دیگه موزیک بس‌ه. اگه قرار بود ماهی‌ها با شنیدنش بیان طرف‌مون، تا حالا می‌اومدن.
فرشاد	آخه خیلی از ماهی‌ها مثل آدم‌ها خواب بودن، فکر کنم تازه الان بیدار شده‌ن.
روزبه	گفتم بس‌ه، حرف گوش کن پسر. باید قبول کنی که درباره ماهی‌ها اشتباه فکر می‌کردی. اگه چند تا ماهی هم این اطراف بود، تو با سازت فراری‌شون دادی.
	[فرشاد سازش را در جعبه می‌گذارد و قفل می‌کند. سپس صدای قدم‌های فرشاد که دور می‌شود.]
مرد	بهت گفتم یه جور بگو دل طفل معصوم نشکنه. حالا یه چیزی بگو، از دلش درآر.
روزبه	فرشاد.
فرشاد	[از دور] بله.
روزبه	بیا این‌جا بشین. [صدای قدم‌های فرشاد که می‌آید و کنار روزبه می‌نشیند.] دل‌خور نشو پسر. باهات شوخی کردم. تو بی‌تقصیری. تو ماهی‌ها رُ فراری ندادی. همه‌ش تقصیر صیادهاست.
فرشاد	مگه اون‌ها چه کار می‌کنن؟
روزبه	اول صبح می‌آن با تور ماهی‌ها رُ درو می‌کنن، شاید یکی‌شون صبح زودتر از ما اومده این‌جا تور انداخته هر چی ماهی بوده صید کرده.
	[موسیقی فاصله]
مرد	آقا ما رفتیم. شما نمی‌آی؟
روزبه	من یه کم دیگه می‌مونم.
مرد	این‌جا ول معطل‌یم. خداحافظ.
روزبه	خداحافظ. هفته بعد می‌آی؟
مرد	تا چه پیش آید. خداحافظ پسر جون.
فرشاد	خداحافظ.

[صدای قدم‌های مرد که دور می‌شود.]

نام واحد/ مرکز.....	نمایش نامه‌ی رادیویی	نویسنده/ مترجم.....	۶
گروه.....	موزیک برای ماهی‌ها	تاریخ پخش.....	
برنامه.....	نویسنده: محمد یعقوبی	ساعت پخش.....	

فرشاد	حالا که این آقاهه رفت اجازه می‌دی باز هم ساز بزمن بابا؟
روزبه	نه، امروز دیگه موزیک بس‌ه.
فرشاد	پس اجازه می‌دین هفته‌ی بعد هم با شما بیام؟ قلبم بهم می‌گه اگه هفته‌ی بعد هم ساز بزمنم، چند تا ماهی گیرمون می‌آد.
روزبه	خیلی خب، هفته‌ی بعد هم اجازه داری با من بیای.
فرشاد	خیلی ممنون.
روزبه	پسرم، من دل‌م می‌خواد حرفی بهت بزمنم، اما هر چی فکر می‌کنم می‌بینم تو هنوز بچچه‌ای.
فرشاد	من دیگه بچچه نیستم. هشت سال‌م‌ه.
روزبه	فکر می‌کنی این قدر بزرگ شدی که بتونی رازنگه‌دار باشی؟
فرشاد	بله.
روزبه	اصلن تو می‌دونی راز یعنی چی؟
فرشاد	بله. چیزیه که نباید به هیشکی گفت.
روزبه	حتتا به مامان هم نباید گفت.
فرشاد	بله.
روزبه	خیلی خب، من یه رازی رُ بهت می‌گم. باید معلوم بشه که تو چه قدر بزرگ شدی، چه قدر مرد شدی. اگه رازی رُ که قراره بهت بگم، به مادرت بگی، دیگه هیچ وقت نمی‌تونم روت حساب کنم، متوجه‌ای؟
فرشاد	بله.
روزبه	می‌دونی پسرم، برای یه مرد خیلی سخته که جلوی زنش این قدر تحقیر بشه. تو حتمن نمی‌دونی معنای تحقیر چیه، ها؟
فرشاد	بله، نمی‌دونم.
روزبه	منظورم این‌ه که یه مرد نباید کاری کنه که جلوی زنش کوچیک بشه، متوجه‌ای پسرم؟
فرشاد	بله.
روزبه	این سومین باره که من می‌آم ماهی‌گیری و دارم دست‌خالی برمی‌گردم. برای همین حس می‌کنم اگه دست‌خالی برم خونه، کوچیک شده‌م. برای همین نمی‌خوام دست‌خالی برم خونه.
فرشاد	یعنی این قدر این‌جا می‌مونیم که ماهی بگیریم؟
روزبه	نه، دیگه باید بریم خونه، مادرت منتظر ماست.
فرشاد	پس چه کار کنیم که شما کوچیک نشید؟
روزبه	ما ناچاریم به مادرت یه دروغ کوچولو بگیم. می‌دونم دروغ گفتن کار خیلی بدی‌ه، اما گاهی وقت‌ها یه مرد

نام واحد/ مرکز.....	نمایش نامه‌ی رادیویی	نویسنده/ مترجم.....	۷
گروه.....	موزیک برای ماهی‌ها	تاریخ پخش.....	
برنامه.....	نویسنده: محمد یعقوبی	ساعت پخش.....	

برای این که جلوی زن‌ش کوچک نشه ناچاره دروغ هم بگه. و درست همین جاست که تو باید ثابت کنی مرد شدی.

**فرشاد** چه دروغی به مامان می‌گیم؟

**روزبه** ما الان قبل از این که بریم خونه، می‌ریم این‌جا از صیادها چند تا ماهی می‌خریم و وقتی رسیدیم خونه، به مادرت می‌گیم این ماهی‌ها رُ خودمون گرفته‌ایم. راز همین‌ه. تو هیچ وقت نباید این رازُ به هیش کی بگی. قول می‌دی؟

**فرشاد** بله.

**روزبه** اون وقت من به مادرت می‌گم اگه فرشاد سنتور نمی‌زد من اصلن نمی‌تونستم ماهی بگیرم. براش تعریف می‌کنم فرشاد سنتور می‌زد، ماهی‌ها می‌اومدن طرف قُلاب. اون وقت مادرت اجازه می‌ده تو همه‌ی جمعه‌ها با من بیای ماهی گیری. ببینم تو مگه نگفتی دل‌ت می‌خواد باز هم با من بیای ماهی گیری؟

**فرشاد** بله.

**روزبه** خب دیگه. پس قول مردونه می‌دی که این رازُ به هیش کی نگي؟

**فرشاد** قول می‌دم.

**روزبه** باید دست بدي.

**فرشاد** بله.

**روزبه** آها، خوبه.

**فرشاد** قول مردونه.

[موسیقی فاصله]

[مشغول غذا خوردن هستند.]

**فرشاد** خیلی خوش مزه شده.

**شهین** نوش جان پسرم.

**روزبه** [از دور به نزدیک] نمی‌پرسی این ماهی‌ها رُ چه طور گرفتیم؟

**شهین** دست‌ها تُ شستی؟

**روزبه** آره بابا. چرا از فرشاد نمی‌پرسی دست‌هاشُ شسته یا نه؟

**شهین** برای این که مطمئن م پسرم دست‌هاشُ می‌شوره.

**روزبه** اگه فرشاد باهام نمی‌اومد، امروز هم از ماهی خبری نبود.

**شهین** بارک‌الله. مگه پسرم چه کار کرد؟

**روزبه** سنتور زد.

نام واحد/ مرکز.....	نمایش نامه‌ی رادیویی	نویسنده/ مترجم.....
گروه.....	<b>موزیک برای ماهی‌ها</b>	تاریخ پخش.....
برنامه.....	نویسنده: محمد یعقوبی	ساعت پخش.....

شهبین	چه کار کرد؟
روزبه	لب رودخونه برای ماهی‌ها سنتور زد. آهنگ‌های شاد زد و ماهی‌ها اومدن دور و بر قلاب.
شهبین	آفرین پسرم. کی بهت گفته بود برای ماهی‌ها سنتور بزنی؟
فرشاد	فکر خودم بود.
شهبین	عزیزم. یه بوس بده به مامان! [فرشاد را می‌بوسد] بیا! ببین بچچه‌م چه کرد؟ اصلن فکرش هم می‌کردی
روزبه	بشه با ساز ماهی گرفت؟ اون وقت تو نمی‌خواستی با خودت ببری ش.
شهبین	از این به بعد چاکرش هم هستم. با خودم می‌برم ش. آره، خیلی خوش مزه شده.
روزبه	طرز درست کردنش هم‌سایه بالایی بهم یاد داده. حتمن باید توی این ظرف‌های گلی پخته بشه.
شهبین	این ظرف از کجا آوردی؟
روزبه	از همین هم‌سایه بالایی قرض کردم. راستی هم‌سایه‌ها خیلی تشکر کردن.
شهبین	تشکر برای چی؟
روزبه	به هر کدوم شون یه ماهی دادم.
شهبین	نه.
روزبه	چه اشکالی داشت؟ من کُللی پُر دادم که تو گرفتی شون.
شهبین	خدایا، من کُللی زحمت کشیدم تا تونستم اون ماهی‌ها رُ... فقط تو زحمت نکشیدی. زحمت اصلی رُ این بچچه‌م کشید. تازه، بد کاری کردم ابروت خریدم. اون‌ها فکر می‌کردن تو عرضه‌ی ماهی‌گیری نداری.
روزبه	برام اصلن اهمیت نداره اون‌ها درباره‌ی من چی فکر می‌کنن.
شهبین	برای من اهمیت داره.
روزبه	تو حاصل زحمت ما رُ دادی به دیگران؟
شهبین	یعنی من حق ندارم پیش هم‌سایه‌ها بزدم این‌ها رُ شما گرفتین؟
روزبه	آخه عزیزم...
شهبین	حق دارم یا ندارم؟
روزبه	داری عزیزم، اما...
شهبین	پس دل‌م می‌خواست از حق‌م استفاده کنم. دو هفته‌س که به‌شون قول داده‌م. دو دفعه قبل که رفتی، من چه می‌دونستم دست خالی برمی‌گردی، خیلی جلوی همه‌شون ضایع شده‌م. هر بار قول می‌دادم به‌شون ماهی می‌دم، اما آقا دست‌خالی برمی‌گشتی خونه.
فرشاد	خب، اقلن به بابا می‌گفتی، برای این‌که جلوی اون‌ها ضایع نشی، توی راه چندتا ماهی می‌خرید که بدهی



نام واحد/ مرکز.....	نمایش نامه‌ی رادیویی	نویسنده/ مترجم.....	۹
گروه.....	موزیک برای ماهی‌ها	تاریخ پخش.....	
برنامه.....	نویسنده: محمد یعقوبی	ساعت پخش.....	

به شون.

**روزبه** پسرم، شما به تره غذات بخوری و توی حرف بزرگ‌ترها دخالت نکنی.  
**شهبین** وا! این چه طرز حرف زدن با بچه‌ست. خب، بچه‌م نمی‌خواد من ضایع بشم، برای همین یه پیش‌نهادی داده.

**روزبه** ببین، پسرم، من غلط کردم که به شما گفتم توی حرف بزرگ‌ترها دخالت نکن، شما تا می‌تونی دخالت کن. من بابت حرفی که به شما زدم، عذر می‌خوام. خوبه خانم؟  
 [موسیقی فاصله]

[صدای زنگ ساعت کوکی. یکی صدا را قطع می‌کند.]

**شهبین** [خواب‌آلود] باز جمعه شد و شما دو تا می‌خواین برین ماهی‌گیری و من رو این‌جا تنها بذارین؟

**روزبه** زود برمی‌گردیم.

**شهبین** من هم می‌خوام بیام.

**روزبه** اون‌جا جای زن‌ها نیست.

**شهبین** یعنی چه؟ من هم می‌خوام بیام. می‌خوام ببینم بچه‌م چه‌طور ساز می‌زنه که ماهی‌ها می‌آن طرف ش.

**روزبه** جور خاصی ساز نمی‌زنه. همین‌جور که توی خونه می‌زنه. آهنگ‌های شاد.

**شهبین** به‌خدا الان پا می‌شم، لباسم می‌پوشم و هر جا برین باهاتون می‌آم. یعنی چه؟ من این‌جا تنها می‌ذارین دوتایی می‌رین خوش می‌گذرونین.

**روزبه** غروبی می‌ریم گردش.

**شهبین** خرم نکن. من می‌خوام با شما دو تا پیام ماهی‌گیری.

**روزبه** زود برمی‌گردیم. تو بگیر بخواب. خودمون می‌آیم ماهی سرخ می‌کنیم و اون‌وقت بیدارت می‌کنیم برای ناهار.

**شهبین** من می‌خوام با شما دو تا پیام. ببین، گاز پیک‌نیک و ماهی‌تابه و روغن هم می‌بریم، همون‌جا کنار رودخونه ماهی‌ها رو سرخ می‌کنیم و ناهارمون می‌خوریم.  
 نه.

**شهبین** یعنی چه نه؟ من می‌خوام پیام ببینم وقتی پسرم ساز می‌زنه ماهی‌ها چه‌کار می‌کنن؟

**روزبه** ماهی‌ها ته رودخونه هستن و اصلن دیده نمی‌شن.

**شهبین** اه، من می‌خوام باهاتون بیام.

**روزبه** من اجازه نمی‌دم با ما بیای.

**شهبین** ببین، با این لحن باهام حرف نزن، حالت می‌گیرم‌ها.

نام واحد/ مرکز.....	نمایش نامه‌ی رادیویی	نویسنده/ مترجم.....	۱۰
گروه.....	موزیک برای ماهی‌ها	تاریخ پخش.....	
برنامه.....	نویسنده: محمد یعقوبی	ساعت پخش.....	

**روزبه** بابا شوخی کردم.

**شبهین** خیلی هم جدی گفتی. فقط شانس آوردی که من خوابم می‌آد. وگرنه پا می‌شدم، لباس می‌پوشیدم، سویچ ماشینُ برمی‌داشتم و دست فرشادُ می‌گرفتم و اون راهُ نشون م می‌داد که کجا بریم ماهی‌گیری. اون وقت تو بایستی تصمیم می‌گرفتی با ما بیای یا نه.

**روزبه** آره، خیلی شانس آوردم.

**شبهین** مسخره نکن. به خدا پا می‌شما.

**روزبه** من چاکرت م. بگیر بخواب.

[صدای کوبش در]

**روزبه** بله؟

**فرشاد** [از کمی دور] صبحانه حاضره بابا.

**شبهین** [با خود] ای جانم! عزیزم! غسلم!

پایان

۱۳۷۸